

明星日報

SPECIAL REFERENCE
JULY 10 1977
INTO THE FUTURE



雖然心裡充滿了對你的愛，
但星叔卻怕你太累，
只要眼星叔太累要睡。

The Star Around The Sun

"ستاره ای به دور خورشید"

مترجم: sehun

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.

آدرس سایت: Myanimes.ir

کانال تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با آیدی تلگرام

[@Ohsehun_ir](https://t.me/Ohsehun_ir) در ارتباط باشید.

فصل سی و دو

در اتاق هتل ، شینگ چنگ که تازه از حمام بیرون آمده بود ، حوله‌ی سفیدی به تن داشت و جلوی آینه حمام ایستاده بود. گردنبندی که یومینگ به او داد بود دور گردنش بود.

حمام کمی کم نور بود و بخار آب هم هنوز به طور کامل از بین نرفته بود. شینگ چنگ نمیتوانست واضح ببیند ، از حمام خارج شد و چراغ ها را روشن کرد. جلوی آینه ایستاد تا نگاهی دقیق تر به گردنبند بیندازد. حدس میزد که گردنبند باید از جنس پلاتین باشد. حلقه‌های گردش به هم متصل شده بودند. سطح آنها کاملاً صاف نبود و چیزی روی حلقه گردش حک شده بود. شینگ گردن بند را نزدیک تر آورد تا بتواند طرح حک شده را ببیند. وقتی بالاخره توانست ببیند، نفسش حبس شد .

او دید که روی هر حلقه‌ی گرد یک *ستاره حک شده است. ("شینگ" در چینی به معنی ستاره‌ست و "شینگ" در اسم شینگ چنگ هم همین معنی رو میده)

این گردنبندِ پرستاره هدیه ای نبود که یانگ یومینگ از لی یون بخواهد با عجله بخرد. خورش در یک لحظه به جوش آمد. با بودن الکل در بدنش، همه چیز به سرعت به سرش هجوم آورد. دمپایشش را پوشید و با همان حوله ای که تنش بود، در اتاقش را باز کرد و به اتاق کناری رفت. دستش را بالا برد و در را کوبید.

در سریعتر از آنچه فکرش را می کرد باز شد. یانگ یومینگ ، که حتی از زمان برگشتن لباس هایش را عوض نکرده بود ، با شلوار و تیشرت جلوی در ایستاد و کمی تعجب کرد: "شینگ چنگ، چیشده؟"

شینگ چنگ دهانش را باز کرد و به مرد خیره شد. گرمای بدنش فروکش کرد و فقط سرخی روی صورتش باقی مانده بود. لب هایش را جمع کرد و گفت: "اون عروسک... همونکه که طرفدارام به شما دادن.. میتونم ازش عکس بگیرم؟ میخوام ازشون تو ویو تشکر کنم."

یانگ یومینگ لبخند زد. "اها پس بخاطر اون اومدی. اول بیا داخل."

شینگ چنگ وارد اتاق شد و ناگهان به خاطر آورد که کارت اتاق و تلفن همراهش را نیاورده و حتی در را باز گذاشته است. او با عجله به اتاقش برگشت، وسایلش را آورد و سپس به اتاق یانگ یومینگ برگشت، اما هنوز فرصت نکرده بود لباسش را عوض کند.

اتاق یانگ یومینگ هیچ تفاوتی با آخرین باری که شینگ چنگ آمده بود نداشت و هنوز مثل قبل مرتب بود. شینگ چنگ عروسک را در هیچ کجای اتاق ندید.

شینگ چنگ دید که یانگ یومینگ به طرف پنجره رفته و تلفنش را بیرون آورده و با کسی تماس گرفت. یانگ یومینگ با چشמהایش به او اشاره کرد که بنشیند. وقتی شخص پشت گوشی تماسش را جواب داد گفت: "ببخشید که انقدر دیر مزاحمت میشم. میتونی عروسکی که امروز گرفتمو بیاری اتاقم؟"

شینگ چنگ متوجه شد که یانگ یومینگ اصلاً عروسک را به اتاقش نیاورده است. با دیدن یانگ یومینگ که تلفن را قطع کرد، کمی عصبی شد و بلافاصله گفت: "نیازی نیست، من نمیدونستم که نیاوردینش. اگه عکسم نگیریم اشکالی نداره."

یانگ یومینگ در حالی که راه می رفت تلفنش را لبه‌ی پنجره گذاشت و لبه‌ی تخت، روبه روی شینگ چنگ نشست. "اشکالی نداره الان میارنش اینجا."

شینگ چنگ بلند شد و گفت: "واقعا لازم نیست."

یانگ یومینگ گفت: "منم میخوام از طرفدارات از طرف من تشکر کنی."

وقتی شینگ چنگ این را شنید ، دوباره آرام نشست. او فقط زیر حوله‌اش یک شرتک پوشیده بود و وقتی نشست ، حوله کنار رفت. قفسه‌ی سینه و بیشتر پاهایش مشخص بودند. او معذب شد و انمود کرد که به طور اتفاقی دارد حوله را روی پاهایش میدهد.

وقتی سرش را بالا گرفت ، یانگ یومینگ را دید که به گردنبند دور گردنش خیره شده بود. یانگ یومینگ گفت: "گردنبندو خودت تو گردنت دیدی؟"

شینگ چنگ دستانش را فشرد و کمی آرام شد. لبخندی زد و به یانگ یومینگ گفت: "بله دیدم. واقعا خیلی جذابه دلم نمیاد درش بیارم ."

یانگ یومینگ هنوز به گردنبند خیره شده بود: "روش ستاره هست. امروز لحظه‌ی آخر شنیدم تولدته و خب نمیدونم چرا ولی یاد این گردنبند افتادم ، برای همین از لی یون خواستم تا عجله کنه و بره اونو بخره. البته بخاطرش خیلی دردرس کشید."

دست شینگ چنگ ناخودآگاه به سمت گردنبند رفت و طرح ستاره حک شده‌اش لمس کرد. او می خواست چیزی بگوید اما نمی دانست چه ، بنابراین فقط توانست با فروتنی سرش را در سکوت پایین بیاندازد.

در این هنگام ، کسی در را زد. یانگ یومینگ بلند شد و در را باز کرد ، چند کلمه ساده به کسی که بیرون بود گفت و سپس عروسکی را آورد که تقریباً به اندازه خودش بزرگ بود. او عروسک را روی تخت گذاشت و آن را طوری تنظیم کرد که در حالت نشسته به بالای تخت تکیه دهد. گفت: "بیا بگیر."

شینگ چنگ تلفن همراه خود را برداشت و بلند شد تا از عروسک عکس بگیرد. یانگ یومینگ با گذاشتن دستانش در جیب شلوارش ، به دیوار تکیه داد و وقتی که شینگ چنگ داشت عکس می‌گرفت به او نگاه می‌کرد. حتی با شلوارهای نخی و تی شرت گشاد هم ، بدن بلند و باریکش خودنمایی می‌کرد. وقتی چشم هایش را روی کسی قفل می‌کرد گرمی چشمهایش حس میشد.

شینگ چنگ دو عکس از زاویه‌های مختلف گرفت. گوشی را در دست گرفت و به جلو رفت و مقابل یانگ یومینگ ایستاد و گفت: "خب دیگه من برمیگردم اتاقم اقای مینگ." قدش از یانگ یومینگ کوتاهتر بود و لب های او درست جلوی چشمانش قرار داشتند و تمام صورتش را کامل و واضح میدید. کمی نگاهش را پایین انداخت و فک و گردن بی نقص و سیب گلوی جذابش را دید. شینگ چنگ با خودش فکر کرد که باید فقط یک نفر در جهان وجود داشته باشد که انقدر بی عیب متولد شده باشد.

یانگ یومینگ تنها با "هوم" جوابش را داد.

شینگ چنگ که گوشی موبایلش را محکم در دست گرفته بود به سمت در رفت. یانگ یومینگ پشت سرش آمد و او را تا دم در بدرقه‌اش کرد و گفت: "شب بخیر."

شینگ چنگ با صدای نسبتاً بلندی گفت: "شب بخیر، آقای مینگ." با این کار، او برگشت و به اتاقش برگشت و سپس صدای بسته شدن در را پشت سرش شنید.

به اتاقش برگشت، لبه‌ی تخت نشسته بود و دلش نمیخواست هیچ کاری انجام دهد. او تصمیم گرفت عکسها را در ویو بگذارد تا بیهوده عکس نگرفته باشد. گردنبند که دور گردنش بود را لمس کرد و برای مدت طولانی با ذهنی خالی به نقطه‌ای خیره شد. وقتی خسته شد و افکارش نامنظم شدند، بلند شد و عروسک خود را روی تخت گذاشت و آن را دقیقاً به همان روشی که یانگ یومینگ گذاشته بود مرتب کرد و سپس با تلفن همراهش عکس گرفت.

سپس، روی تخت دراز کشید و شروع به نوشتن یک پست ویو کرد، و آن را برای مدت طولانی بارها ویرایش کرد. در آخر نوشت:

"تو تولد 24 سالگیم، خوشبختم که تو، و شما طرفدارها کنارم هستین. احتمالاً این خوشحال کننده ترین اتفاقی که ممکن بود برام بیفته. امیدوارم در 24 سال بعد، همه‌تون کنارم بمونین."

پ.ن: آقای مینگ از من خواست تا از همه‌ی شما برای هدیه‌ها تشکر کنم. زیرا این پست عکس هردوتا عروسکو براتون میذارم."

پیامش را در ویو ارسال کرد. شینگ چنگ وقت نداشت کامنتها را بخواند و خیلی زود چشم‌هایش خسته شد و خوابش برد. بی خبر از آنکه با همین یک پست ویو را منفجر کرده بود.

فصل سی و سه

در نیمه های شب ، شینگ چنگ با صدای گوشی اش از خواب پرید. اسم هوانگ جیشین روی گوشی افتاده بود. نگاهی به ساعت انداخت و با دیدن اینکه ساعت دو نصف شب است بلافاصله عصبانی شد. بعد از برداشتن گوشی اولین جمله ای گفت این بود: "دیوونه ای؟"

هوانگ جیشین جواب داد: "منم میخواستم همینو از تو بپرسم. دیوونه شدی؟!"

شینگ چنگ سرش را بلند کرد و موهای آشفته اش را مالید. انگار که از جایی پرت شده بود، تمام سرش درد میکرد: "چیشده؟"

هوانگ جیشین پرسید: "تو ویبو چی فرستادی؟ گفتی چی؟ "تو" و "شما طرفدارا" کنارم باشین؟ فکر می کنی کی هستی هان؟!"

مغز شینگ چنگ شلوغ بود: "چی میگی تو؟"

هوانگ جیشین گفت: "بعد از اینکه اون پستو تو ویبو گذاشتی اسم تو با یانگ یومینگ رفته جز جست وجوهای داغ. مردم فکر میکنن که کمپانی پول داده که این اتفاق بیافته و تو داری از امپراتور فیلم مردم (یانگ یومینگ) واسه سر زبون انداختن خودت استفاده میکنی!!"

مغز شینگ چنگ بالاخره کمی به کار افتاد: "چه سر زبون انداختنی؟"

خشم در صدای هوانگ جیشین فروکش نکرد: "میپرسی چی؟ سواد مگه نداری؟ طوری نوشتی انگار داری رابطه‌ت با یکیو اعلام میکنی. تو به من بگو، با کی داری جلوی چشم مردم ظاهر میشی، یانگ یومینگ؟"

شینگ چنگ دستش را دراز کرد و چراغ را روشن کرد، چراغ زرد گرم در یک لحظه صورتش را پوشاند. ناخواسته چشمانش را تنگ کرد. تمام صورتش چروک شد. از هوانگ جیشین پرسید: "من چم شده؟"

هوانگ جیشین آنقدر عصبانی بود که تقریباً نفسش بند آمده بود. "مستی؟" شینگ چنگ صورت خود را در بالش فرو برد و پس از مدتی گفت: "شاید یکم."

وقتی تلفن را قطع کرد، ویو را باز کرد و دید که پستی که قبل از خواب فرستاده به طرز غیرمنتظره‌ای نزدیک 100000 بار ارسال شده بود. کمی دستپاچه شد و وقتی روی نظرات کلیک کرد، معلوم شد که این فقط مزخرفات طرفدارها نیست بلکه بسیاری از مردم دائم میپرسیدند این "تو" که در پست به او اشاره کرده بود کیست.

کسی پرسیده بود: "شینگ چنگ عاشق کسیه؟"

بقیه هم پرسیده بودند: "این "تو" یانگ یومینگه، مگه نه؟"

علاوه بر این، سوالات عجیب تری هم وجود داشت. یکی از آنها گفته بود: "یانگ یومینگ ازدواج کرده. داره از یه مرد متاهل برای تبلیغ خودش استفاده میکنه؟"

طرفدارانش به نوبه خود از او دفاع کرده بودند: "او داره با یانگ یومینگ فیلم بازی میکنه!!"

همه چیز برای شینگ چنگ قابل فهم شد، اما احساس می کرد که کلمه "ازدواج" به طرز به خصوصی برایش ناخوشایند بود .

برای مدت طولانی ، انگار خودش فراموش کرده بود که یانگ یومینگ قبلاً ازدواج کرده است. او انتظار نداشت که در چنین شرایطی ، بقیه این مسأله را به او یادآوری کنند و غافلگیر شود.

سرش را پایین انداخت ، پاهایش را جمع کرد و با حالتی قوز کرده روی تخت نشست. لحاف نازک از روی پایین لغزید و بالاتنه برهنه او بیرون افتاد. او سرش را با یک آرنج روی زانویش گذاشت و دست دیگرش به طور تصادفی صفحه ی گوشی را لمس کرد و جدید ترین پیام خصوصی که برایش ارسال شده بود را باز کرد.

از طرف یک کاربر ناشناس بود که به او فحش داده بود: "چقدر بی شرمی! اصلا در حد یانگ یومینگ هستی؟"

شینگ چنگ تلفن را به طرفی پرت کرد و صورتش را با دو دست پوشاند تا مدتی خودش را آرام کند. و با این حال او نمیتوانست جلوی خودش را بگیرد و دوباره پیامهای تلفنش را نگاه نکند. کسی نوشته بود: "سلام میشه دیگه اینکارو نکنی ؟ یومینگ متاهله اینطوری رفتار کردنت باعث میشه فکر کنم خیلی سطح پایینی ..."

پس از مدتی خیره شدن به آن پیام ، شینگ چنگ از ویبو خارج شد. با باز کردن وی چت ، او یک پیام صوتی به هوانگ جیشین ارسال کرد: "جناب هوانگ پیر ، جناب هوانگ پیر." صدای او ضعیف بود، انگار که کتک خورده باشد. هوانگ جیشین با ایموچی عصبانی جوابش را داد.

شینگ چنگ دراز کشید و گفت: "من فقط کلماتو اشتباه نوشتم. منظورم اینی که همه میگویند نبود."

هوانگ جیشین جواب داد: "بهتره واقعا منظورت یچیز دیگه بوده باشه."

شینگ چنگ گفت: "اصلا نمیدونم راجب چی حرف میزنی..."

هوانگ جیشین گفت: "چون تو و یانگ یومینگ تو اینطور فیلمی بازی میکنید ، ممکنه رو افکار عمومی تأثیر بذاره و خب بعدها همیشه هیچکاریش کرد. بقیه در مورد شما دونفر حدسایی میزنن. این چیزا به اندازه کافی قوی هستن که اول مشهورت کنن ولی بعدا عواقبش دامن گیرت میشه و اصلا خوب نیست. در هر صورت من فکر میکنم باید مراقب باشیم."

شینگ چنگ در حالی که خیره شده بود گوش داد: "چه چیزایی؟"

هوانگ جیشین آهی کشید و گفت: "فراموشش کن. میدونم که از جوونی به عنوان بازیگر کار کردی و خب هیچ کتابی نخوندی. تو ویبو پست نذار. می تونی یه عکس بگیری برای من بفرستی. من از یکی می خوام که فردا صبح برات تو ویبو پست بذاره تا توضیح بده."

شینگ چنگ در آن زمان حال و حوصله بحث با او را نداشت ، بنابراین فقط پرسید: "چه طور عکسی؟"

مدتی طول کشید تا هوانگ جیشین جواب دهد: "یه سلفی، یه سلفی با عروسکت بگیر."

شینگ چنگ چرخید و از تخت بلند شد ، چراغ های بالای اتاق را روشن کرد ، عروسک را روی تخت قرار داد ، لباسهایش را عوض کرد ، موهایش را مرتب کرد و نیم ساعت وقت گذاشت تا عکسی که باب میلش باشد بگیرد. بعد هم آن را به وی چت هوانگ جیشین فرستاد و روی تخت ولو شدو برای حال بدش غصه خورد.

قبل از فیلمبرداری روز بعد ، گریمور شینگ چنگ را آرایش کرد و گفت: "اقای شینگ ، امروز خیلی رو به راه نیستی."

شینگ چنگ چشمانش را بست و اجازه داد آرایشش را تمام کند. او گفت: "دیروز بخاطر تولدم خیلی خوش گذروندم. زیاد نوشیدنی خوردم."

آرایشگر لبخندی زد و چیزی نگفت.

بعد از اتمام آرایش شینگ چنگ ویو را باز کرد و دید که حساب او یک پست دیگر در صبح زود ارسال کرده است که عکسی که دیشب گرفته بود هم همراهش پست شده بود بود. در کپشن آن نوشته شده بود: "تو" کی هستی؟ تویی هستی که در 24 سال گذشته نزدیکترین فرد به خودت بودی."

او برای خواندن نظرات زیر کلیک نکرد و حتی پیام های خصوصی اش را نیز غیرفعال کرد.

در واقع ، شینگ چنگ چندان نمی ترسید که مورد تنفر دیگران قرار بگیرد ، اما می ترسید که این افراد دائماً از یانگ یومینگ برای سرزنش کردنش نام ببرند و این باعث میشد که او به شدت احساس ناراحتی کند.

دستیارش شیائو تانگ به سمتش دوید و به او گفت که دستیار کارگردان در حال حاضر دنبال او میگردد.

شینگ چنگ بلند شد ، گوشه‌اش را به شیائو تانگ سپرد و نفس عمیقی کشید.

صحنه های زیادی در مجموعه ساخته شده سوله وجود نداشت. درواقع در میان آنها فقط دو صحنه ی بسیار مهم بود. یکی آخرین صحنه عشق بازی جیان یوان و یو هایانگ و دیگری نقطه اوج کل فیلم، صحنه‌ای که نقطه عطف این داستان عاشقانه بود.

فصل سی و چهار

این سومین صحنه عشق بازی در فیلم بود.

در فیلمنامه، عصر، آبگرمکن برقی طبقه دوم خانه جیان یوان خراب میشد. مادرش به جیان یوان گفت به جای تنبلی و حمام کردن با آب سرد ، آب گرم بجوشاند و حمام کند.

جیان یوان یک تشت با حوله و صابون برداشت و به طبقه سوم دوید تا حمام یو هایانگ را قرض بگیرد. در آن زمان ، یو هایانگ هنوز از کار برنگشته بود.

حین توضیح صحنه، هی ژنگ به شینگ چنگ گفت: "از لحظه‌ای که وارد اتاق شدی لباساتو دربیار. همه چیزو دربیار تا فقط لباس زیرت بمونه ، بعدم تشتو بردارو برو تو حموم."

در مقایسه با فیلم های قبلی شینگ چنگ ، این صحنه‌ی برهنگی خیلی بیشتری داشت. شینگ چنگ فیلمنامه را دستش فشرد و به طور جدی از هی ژنگ پرسید: "باید درو ببندم؟"

هی ژنگ گفت: "فقط همونطور که داخل میری مثلاً برگرد یکم حولش بده تا بسته بشه. لازم نیست کامل ببندیش."

در برداشت اولیه ، شینگ چنگ با یک تشت از در آمد ، آن را کنار پایش روی زمین قرار داد و شروع به در آوردن لباسهایش کرد. او یک رکابی ، شلوارک نخی گشاد و لباس زیر خاکستری روشن پوشیده بود.

یقه‌ی لباسش را گرفت ، آن را از بالای سرش بیرون کشید و نزدیک تخت انداخت.. سپس خم شد تا شلوارکش را دریاورد ، آن را روی زمین گذاشت و قبل از ورود به حمام با دمپایی، تشت را از کنار پایش برداشت.

قبل از فیلمبرداری ، او برای کاهش وزن سخت کار کرده بود ، و در طول فیلمبرداری ، دمای بالای استودیو باعث شد که او همیشه درحال عرق کردن باشد. از پهلوی بدن شینگ چنگ عملاً به اندازه یک ورق کاغذ لاغر شده بود.

در حین فیلمبرداری ، تعداد زیادی از کارکنان در محل مشغول تماشای فیلم بودند و این شامل تعداد زیادی از خانم های جوان میشد. او اصلاً معذب نبود ، اما وقتی تصور این که یانگ یومینگ در حال تماشای آن است به ذهنش خطور کرد ، تا حدودی خجالت زده و از شرم سرخ شده بود.

این صحنه بدون لباس سه یا چهار بار از زوایای مختلف فیلمبرداری شد.

"میخواهم یک زاویه کامل برهنه از کنارت بگیرم. از جلو چیزی ضبط نمیشه و یومینگ اون قسمتو میپوشونه، دوربیناهم چیزی از اونجا ضبط نمیکنن. اینکارو بکنیم؟" این چیزی بود که هی ژنگ از شینگ چنگ پرسید.

شینگ چنگ زیاد به این موضوع فکر نکرد و گفت: "بله"

تا زمانی که این صحنه از جلو فیلمبرداری نمی شد او موافق بود. او کاملاً معتقد بود که هی ژنگ یک کارگردان مسئول است که به طور کامل خودش را به آثارش اختصاص داده است. تا زمانی که صحنه خیلی خجالت آور نبود ، هر آنچه هی ژنگ می خواست ، او و یانگ یومینگ انجام میدادند و عموماً از هیچ تلاشی برای عمل کردن مطابق دستورالعمل هایش دریغ نمی کردند.

کارگردان درخواست کرد که ست فیلمبرداری خالی شود.

شینگ چنگ حوله حمام را دور کمرش بست. لباس زیرش را درآورد و مقابل دوربین ایستاد.

یانگ یومینگ هنوز نیازی به در آوردن لباسهایش نداشت. او با لباس معمول یو هایانگ ، پیراهن سفید و شلوار طوسی تیره، فیلمبرداری را شروع میکرد. آستینهای پیراهنش جمع شده بود ، یقه اش کاملاً باز بود و توانا و با اعتماد به نفس به نظر می رسید.

هی ژنگ به یانگ یومینگ گفت: "لباس هاتو در نیار، فقط برو و از پشت بغلش کن. بعد به زاویه توجه کن."

شینگ چنگ از هی ژنگ پرسید: "من باید تقلا کنم؟" در اوایل فیلم ، روایت فیلم جهشی بود ولی در این زمان ، جیان یوان قطعاً مانند گذشته تماس فیزیکی با یو هایانگ را رد نمیکرد.

هی ژنگ در مورد آن فکر کرد. او به نوبه خود از شینگ چنگ پرسید: "نظر تو چیه؟" شینگ چنگ کمی تردید کرد: "بنظرم باید تقلا کنه. به هر حال همچین چیزی هیچوقت براش عادی نبوده و طبیعیه یکم معذب باشه."

هی ژنگ روی شانه اش زد: "اگه اینطور فکر می کنی ، پس این کارو بکن."

شخصیت جیان یوان با تفسیر شینگ چنگ کاملاً زنده شده بود.

در زاویه ای که دوربین از جلو گرفت ، یانگ یومینگ از پشت شینگ چنگ را در آغوش گرفت ، یک دستش دور کمرش بود و دست دیگرش را روی سینه‌ی او گذاشته بود و بدنشان را به هم میفشردند.

فقط یک حوله دور بدن شینگ چنگ بود و بدنش کمی سرد شده بود. اما بدن یانگ یومینگ مثل گرمای تابستان بود و شینگ چنگ آن را از روی لایه نازک پارچه لباسش احساس می کرد. به نظر می رسید که تمام بدنش داغ شده است.

هی ژنگ در حال تماشای مانیتور بود. "بله این سمتی نرید و شینگ چنگ توام یکم بیا عقب نزدیکتر وایسا، خودشه. بیاید یه دور بگیریم."

یانگ یومینگ رهایش کرد، و بعد شروع به فیلمبرداری صحنه کردند.

شینگ چنگ پشت به دویین کرد. چشمانش را بست تا اعصابش آرام شود، سپس دستش را دراز کرد و حوله کمرش را باز کرد و آن را کنار گذاشت.

به محض روشن شدن دوش، آب گرم از سر دوش بیرون آمد. در یک لحظه، کاشی ها و آینه های حمام با یک لایه بخار پوشانده شدند. شینگ چنگ زیر جریان آب ایستاد و سرش را پایین انداخت و چشم هایش را به طور غیر ارادی بست. به جز صدای آب چیزی نمی شنید. زیر دوش، او شروع به تمیز کردن بدنش کرد.

بر خلاف جیان یوان، که تمرکزش را روی حمام گذاشته بود، شینگ چنگ می دانست که کمی بعد یانگ یومینگ وارد می شود و او را در آغوش می گیرد و می بوسد. حفظ کردن آرامشش برای او دشوار بود و فقط می توانست عصبی منتظر بماند.

با این حال، یا صدای آب بیش از حد بلند بود یا قدم های یانگ یومینگ آنقدر نرم بود که شینگ چنگ قبل از اینکه بطور کامل از پشت در آغوش گرفته شود، چیزی نشنید و بوسه ای مرطوب روی شانه اش زده شد.

صدایی از سر تعجب بیرون داد.

صدای یانگ یومینگ اطرافش طنین انداز شد، اما او به خاطر آب، به سختی توانست بشنود: "منم، داد زن، مامانت صداتو میشنوه."

شینگ چنگ را در آغوش گرفت. بدنش مرطوب و لیز بود و احساس می کرد که دستان یانگ یومینگ نمی توانند او را تا آنجا که می توانستند محکم نگه دارند، کف دستهایش به پوست شینگ چنگ فشار می آوردند و به سمت پایین لیز میخوردند.

قلبش به شدت می تپید. سعی کرد صدایش را کنترل کند و گفت: "ولم کن." لحنش محکم نبود، بیشتر شبیه عاشقانه ای بود که به شکل دلپذیر با دست پس میزد و با پا پیش میکشید.

یانگ یومینگ با صدایی آهسته او را ترغیب کرد: "باشه" اما شینگ چنگ را رها نکرد. فقط دستهایش که دور کمرش بودند را پایینتر برد و به پایین شکمش فشار آورد و بدن شینگ چنگ را کاملاً به خودش چسباند.

شینگ چنگ می توانست احساس کند که لباس های یانگ یومینگ خیس شده است. او هنوز در حال تقلا بود و بدنش در زیر جریان آب کمی کج شده بود. ممکن بود پایین تنه اش در دوربین مشخص شود، اما در آن لحظه ، نمی توانست به آن موضوع توجه کند.

یانگ یومینگ مچ شینگ چنگ را گرفت ، مرد جوان را به سمت خود برگرداند ، سپس او را روی کاشی های دیوار حمام فشار داد و لب هایش را روی لب های او گذاشت.

شینگ چنگ هم به دنبال او شروع به بوسیدنش کرد. دستانش را بالا آورد و به گردن یانگ یومینگ را گرفت. هر دو بوسه ای عمیق و ملایم را تجربه میکردند.

صحنه همین جا تمام میشد.

بعد از اینکه هی ژنگ "کات" را گفت، یانگ یومینگ سرش را عقب کشید. بدون نگاه کردن به چشمهای شینگ چنگ اولین کاری انجام داد این بود که دست دراز کرد و آب را بست. دومین مورد این بود که حوله حمامی را که شینگ چنگ کنار انداخته بود، برداشت و آن را خودش دور کمر شینگ چنگ پیچید و پایین تنه اش را کاملاً پوشاند. با وجود اینکه ضبط دوربین ها دیگر متوقف شد بود، او همچنان جلوی دید دیگران را گرفته بود. ار موهای شینگ چنگ مدام آب می چکید و به محض اینکه دهانش را برای صحبت باز کرد، آب توی گلویش پرید و سرفه اش گرفت.

یانگ یومینگ دوباره یک حوله خشک دیگر برداشت و آن را روی سر شینگ چنگ گذاشت و آب را از روی صورت و گوش هایش پاک کرد. با همان حوله ی دستش سر شینگ چنگ را نوازش کرد و به کناری رفت تا به او استراحت دهد تا برای صحنه بعد آماده شوند.

امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده
باشید. برای دانلود فصلهای بعدی به سایت مای انیمه
مراجعه کنید.

آدرس سایت: Myanim.es.ir

کانال تلگرام: [@myanim.es](https://t.me/myanim.es)

只要那是对方想要的。

但是对神的信仰和爱意支撑他继续下去，
他虽然心里充满了惊慌和害怕，
就像教徒给神灵献祭，

